

میانے تئوریک فلسفے اندیشہ ما

تکامل

انتشارات مستضعفین



## شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: تکامل

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: تابستان ۱۳۹۹

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

[info@nashr-mostazafin.com](mailto:info@nashr-mostazafin.com)

انتشارات مستضعفین



## فهرست مطالب

تکامل	۷
الف - ضرورت تبیین	۹
ب - سابقه تاریخی کشف و توجه به اصل تکامل	۱۶
ج - تکامل مکانیکی، تکامل دینامیکی	۱۷
د - هگل و تبیین فلسفی اصل تکامل دینامیک جهان	۲۰
ه - داروین و نئوداروینیسم و تئوری علمی اصل تکامل دینامیک	۲۵
و - قرآن و تئوری فلسفی و علمی اصل تکامل دینامیک جهان	۲۷
ز - مبانی تئوریک اصل تکامل	۳۲
ح - مولوی و اصل تکامل دینامیکی در جهان	۳۳
ط - ماحصل اندیشه مولوی در باب حرکت دینامیکی تکامل	۴۰



تکامل





## الف - ضرورت تبیین :

آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری در (مقدمه کنفرانس روح فرهنگ و تمدن اسلامی در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود صفحات ۴۴۱ و ۵۴۱) مطرح می‌کند؛ اعتقاد به اصل تکامل حیات- برای یک مسلمان، یک اعتقاد و شناخت آکادمیک (همچون یکی از اصول علمی دست‌آورد دانشمندان مغرب زمین در قرن نوزدهم) نیست، بلکه اعتقاد به این اصل برای یک مسلمان متعهد و اندیشمند، علاوه بر اینکه اعتقاد به یک اصل علمی است که در مدت ۲۵ قرن است که بشریت در حال پراتیک فکری و چالش نظری بر روی آن می‌باشد، خود این اصل - یک منظر- است که نه تنها از آن منظر باید وحی محمد و قرآن را مطالعه کرد، که بدون اعتقاد به آن اصلا - وحی محمد و رسالت تاریخی تمامی انبیاء ابراهیمی- قابل تبیین نمی‌باشد و کتاب محمد - قرآن- قابل شناخت نیست و مهم‌تر از آن، تمامی مبانی اسلام از اصول اعتقادی که شامل؛

«توحید در اشکال مختلف تاریخی (نبوت) و انسانی (معاد) و اجتماعی (عدل) و سیاسی (امامت) و...» گرفته تا «اخلاقیات و حتی فقه‌اش» بدون اعتقاد به این اصل، به عنوان - منظر و کانتکتست و روش و نگرش مطالعه- قابل شناخت نمی‌باشند.

البته گرچه مدت دوپست سال است که حوزه‌های سنتی کلاسیسم و فقهاتی ما مانند کلیسای قرون وسطی، جهت مقابله با این اصل بزرگ علمی بشر مقابله می‌کنند و هنوز در سر آغاز قرن بیست و یکم حتی اندیشمندان بزرگ حوزه‌های فقهاتی مثل -علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان) و...- در حوزه‌های فقهاتی، از قبول این اصل علمی بشر سر باز می‌زنند و هنوز از همان منظر اسکولاستیکی قرون وسطی از - خلقت انسان و حیات فیکسیسمی- آن دفاع می‌کنند و خلقت انسان را توسط همان -گِل و پف و باد و کوزه‌سازی خداوند- تبیین می‌نمایند!

از اوایل قرن بیستم و با ظهور اندیشمندان بی‌بدیلی امثال -علامه اقبال لاهوری- این امر مسجل گردید که اعتقاد به اصل علمی تکامل برای یک مسلمان «منظرگاهی است که از آن منظر، مسلمان می‌تواند قرآن و وحی و رسالت انبیاء و جهان و خدا و توحید و... را تبیین نماید» و بدون اعتقاد به این اصل علمی - جهان و وجود و وحی و رسالت انبیاء و توحید و...- به صورت یک سلسله امور گسسته و مکانیکی و ذهنی و... می‌باشند! آنچه‌آنکه در کلام اسلامی از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری متکلمین اشاعره مبلغ این اندیشه بودند و توسط این متکلمین بود که این نگرش اسکولاستیکی در -کلام و فلسفه و تفسیر و فقه و عرفان و اخلاق و اعتقاد بر ما جاری و ساری گردید، چراکه

پایه اندیشه فلسفی متکلمین اشاعره بر - جهان گسسته و مکانیکی و غیر قانونمند و غیر علمی و غیر علی و...- استوار بود و همین منظر و دیدگاه فلسفی اشاعره بود که باعث گردید، تا از همان آغاز در اندیشه فلاسفه ما - که بر پایه فلسفه ارسطوئی به تبیین جهان می پرداختند - و عرفای ما - که آبخور اولیه همه آنها عرفان هند شرقی بود - و فقه حوزه‌های ما - که در کادر اسلام مقطع و اکلکتیویته‌ای، تکیه مکانیکی بر فقه دگماتیسم و غیر دینامیک منطبق بر زمان می کردند و... یا در برابر اصل دینامیکی تکامل مقاومت کلیسایی بوجود آید.

ولی به هر حال حتی در جامعه خودمان از بعد از شهریور ۲۰ (که شرایط سیاسی و علمی و فکری جهت تنوع فکری جامعه ما آماده گردید)، ابتدا افرادی چون مرحوم دکتر یدالله سحابی در حد تکامل زیستی (و نه تکامل اجتماعی و تاریخی)، این موضوع را در عرصه دیسکورس دینی جامعه ما و بعد از شهریور ۲۰ وارد کردند که در ادامه آن توسط مرحوم شهید مهندس محمد حنیف‌نژاد و مجاهدین خلق، این اصل از - مرحله زیستی - دکتر یدالله سحابی به مرحله اجتماعی کشانیده شد. اما از آنجائیکه شاگردان شهید حنیف‌نژاد از عینک - تکامل زیستی به تبیین تکامل تاریخی و اجتماعی بشر - می پرداختند، این منظر و نگرش که نگرشی انطباقی به اصل تکامل بود (که در کلاس‌های تبیین جهان مسعود رجوی در سال ۵۸ و ۵۹ در دانشگاه شریف صورت می گرفت)، به بن بست مطلق رسید و به همین دلیل، گرچه مدت سی سال است که از آن کلاس‌ها می‌گذرد اما هنوز مجاهدین و در راس آنها مسعود رجوی توان آن را پیدا نکرده‌اند تا از همان - منظر تکامل زیستی به تبیین انسان و جامعه و تاریخ انسانی - بپردازد؛ و این بحث و تبیین در همان - مرحله زیستی - به بن رسیده است؛ و باور ما بر این

است که؛ «امکان عبور از این مرحله برای اندیشه و تفکر مجاهدین وجود ندارد» و دلیل اصلی ما آنچنانکه مطرح کردیم؛ «دیدگاه آن‌ها جهت - انطباق - قانون‌بندی تکامل زیستی بر تکامل انسانی و اجتماعی و تاریخی بشر می‌باشد که امری غیر ممکن است.»

البته این گره کور در جامعه ما با ظهور معلم کبیرمان شریعتی و از سال ۴۸ که - شریعتی تاریخی و تطبیقی - متولد گردید حل شد، چراکه از منظر شریعتی؛ «اگرچه اصل تکامل زیستی در عرصه حیات مادون انسانی به همان شکل داروینیستی و نئوداروینیستی‌اش حاکم می‌باشد، اما با - ظهور پدیده انسان در فرآیند تکامل زیستی - پروسه تکامل زیستی، آنچنانکه داروین هم می‌گوید به پایان رسید؛ و تکامل تاریخی با - قانون‌بندی‌های جدید - جایگزین این تحول گردید. آنچنانکه فرآیندهای تکامل زیستی برای این - تحول جدید و تکامل تاریخی - صورت تحولات کمی را جهت تحول کیفی جدید در بر داشت، که به همراه این - تحول کیفی در فرآیند جدید - پروسس تکامل قانون‌بندی‌های جدیدی ظهور کرد، که طرح این قانون‌بندی‌ها در دیسکورس مذهبی جامعه ما برای اولین بار به توسط معلم کبیرمان شریعتی مطرح گردید.»

البته آنچنانکه در سر آغاز این مقاله مطرح کردیم - علامه اقبال لاهوری - از پیشکسوتان جهان اسلام بود که در سر آغاز قرن بیستم «این اندیشه را به صورت تطبیقی وارد دیسکورس اسلامی کرد» زیرا مطابق آنچه فوقاً مطرح کردیم او در (کنفرانس روح فرهنگ و تمدن اسلامی - در صفحه ۱۴۵) می‌کوشد، تا توسط آن به تبیین اصل کلی هستی شمول و تاریخ شمول وحی پردازد: او در این باره می‌گوید: «کلمه وحی در

قرآن نشان می‌دهد که این کتاب آن را خاصیتی از حیات می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل (وحی) بر حسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد. گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط (اصل انطباق با محیط تکامل زیستی) تازه حیات، دارای عضو تازه‌ائی می‌شود و انسانی که از اعماق درونی حیات، روشنی تازه‌ائی دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنابر ضرورت‌های ظرف پذیرای وحی یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگون دارند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۴۵ - از سطر اول تا سطر هفتم).

بنابراین آنچه‌آنکه مشاهده می‌کنید از آنجائیکه علامه اقبال لاهوری انجام حیات دوباره اسلام را در گرو «بازسازی اسلام در عصر مدرنیته» می‌داند و امکان بازسازی اسلام را «در گرو اجتهاد در اصول اسلام» می‌داند و انجام اجتهاد در اصول اسلام را در مرحله اول؛ «در گرو بازشناسی و اجتهاد در اصل وحی» می‌بیند و انجام و بازشناسی وحی را در گرو «اعتقاد به اصل جهان شمول و تاریخ شمول تکامل و تبیین وحی در کانتکست آن» اعلام می‌کند؛ لذا بدین ترتیب است که - ضرورت و جایگاه طرح فلسفی اصل تکامل در عرصه دیسکورس مذهبی در این شرایط - برای ما مطرح می‌گردد. ما حاصل آنچه تاکنون مطرح کردیم عبارتند از:

- ۱ - برای فهم وحی و قرآن و اسلام و رسالت انبیاء ابراهیمی و اصول اعتقادات مکتبی (اعم از توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت و اخلاق و فقه و دین و ...)، نیازمند به پیشفرض اعتقاد به اصل تکامل هستیم.
- ۲ - شناخت اسلام در عصر حاضر در گرو بازسازی اسلام می‌باشد، که

بازسازی اسلام در گرو «اجتهاد در اصول» است و مقدم‌ترین اصلی در اسلام که باید مورد اجتهاد قرار گیرد «اصل وحی» است، که برای اجتهاد در «اصل وحی» این امر تنها توسط «تبیین وحی در کانتکست اصل تکامل» امکان‌پذیر می‌باشد و بدون اعتقاد و تبیین اصل وحی در کانتکست اصل تکامل امکان بازسازی و اجتهاد در این امر وجود نخواهد داشت.

۳- تشریح و تبیین اصل تکامل در تاریخ بشر سابقه ۲۵۰۰ ساله دارد که در چهار فرآیند - فلسفی و مذهبی و عرفانی و علمی - شکل گرفته است؛ و تبیین آن در دو شاخه - تکامل زیستی و تکامل تاریخی - انجام گرفته است. اگرچه تبیین فرآیندهای فلسفی و عرفانی و مذهبی اصل تکامل (در تاریخ ۲۵۰۰ ساله)، کلیت دستگاه وجود را موضوع تکامل خود قرار داده است، اما در عرصه - فرآیند علمی - که سابقه‌ائی دویست ساله دارد، فقط - تکامل زیستی و تکامل تاریخی - مورد تبیین و تشریح علمی قرار گرفته است.

۴ - در عرصه تاریخ اسلام از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری (که دیدگاه اشعری‌گری بر کلام و فقه و فلسفه و عرفان و ... اسلامی ما حاکم گردید)، به علت - منظر گسستگی نگر - آن‌ها در تبیین وجود و نفی پیوستگی و علیت و قانون‌بندی و نظم در هستی توسط آن‌ها، اصل تکامل به صورت یک اصل بنیادی از - دیسکورس مذهبی و کلامی و فقهی و فلسفی و ... مسلمانان - دور شد و با سیطره فلسفه ارسطویی در قرن دوم (توسط عباسیان و به خصوص مأمون)، بر اندیشه اسلامی که در کنار اندیشه کلامی اشعری‌گری و به صورت مطلق دیدگاه اسکولاستیکی را بر فقه و فلسفه و کلام و ... اسلامی حاکم گردانید و

اولین اصلی که در این رابطه به زنجیر انگیزاسیونی فقهی و حوزه‌ائی کشیده شد اصل - تکامل - بود، چراکه با نفی این اصل راه برای هرگونه دگم اندیشی و نفی تحول در اندیشه دینی باز می‌شد.

۵ - نفی اصل تکامل توسط حوزه فقه‌آهتی تا این زمان ادامه دارد به طوری که بزرگ‌ترین اندیشه‌های حوزه‌های فقهی مانند؛ (علامه محمد حسین طباطبائی و مرتضی مطهری و...)، جسارت پذیرش این اصل را حتی در این عصر و قرن پیدا نکرده‌اند و هنوز به صورت همان اندیشه دگماتیسم و فیکسیسم اسکولاستیکی، خلقت انسان را تبیین می‌نمایند.

۶ - در تاریخ اسلام نخستین اندیشمندی که جسارت طرح اصل تکامل در عرصه تبیین فلسفی مبانی اعتقادی اسلام را پیدا کرد، علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشد که کوشید در عرصه «اجتهاد در اصول، اصل وحی را بر پایه اصل تکامل تبیین نماید.»

۷ - در جامعه ما گرچه تا شهریور ۲۰ طرح اصل تکامل در دیسکورس مذهبی به عنوان «ذنب لایغفر» تلقی می‌شد ولی اولین کسی که جسارت طرح اصل تکامل، آن هم در «فرآیند زیستی و نه تاریخی» آن را پیدا کرد مرحوم دکتر یدالله سبحانی (از بنیان‌گذاران نهضت آزادی) بود، که بعداً این حرکت او توسط مرحوم شهید مهندس محمد حنیف‌نژاد (البته با همان منظر زیستی و انطباقی)، به مرحله تاریخی و اجتماعی تعمیم داده شد. اما این فرآیند انطباقی با ظهور «شریعتی تطبیقی و تاریخی» (از سال ۴۸ به صورت تطبیقی) به عرصه تکامل تاریخی و اجتماعی و انسانی تعمیم داده شد.

۸- بنابراین در رابطه با توجه به - اصل تکامل در دیسکورس مذهبی - باید بگوئیم که اصل تکامل باید به عنوان یک «روش» و هم به عنوان یک «نگرش» مورد توجه قرار گیرد. یعنی برای یک محقق و صاحب نظر و متفکر مسلمان نیز، اصل تکامل باید هم در عرصه «روش» مورد توجه قرار گیرد و هم در عرصه «نگرش».

### ب - سابقه تاریخی کشف و توجه به اصل تکامل:

گرچه برای بعضی طرح اصل تکامل تداعی کننده کشف - تکامل زیستی داروین و کشف اصل موتاسیون نئوداروینیسم - می‌کند، که تاریخی حدوداً دویست ساله دارد. اما آنچه در این رابطه می‌توان گفت؛ گرچه طرح علمی اصل تکامل توسط داروینیسم و نئوداروینیسم و در عرصه زیست‌شناسی صورت گرفته است، اما واقعیت امر این است که طرح «اصل تکامل توسط بشر سابقه ۲۵۰۰ ساله دارد و بشر به صورت - فلسفی و مذهبی و عرفانی - به این اصل توجه داشته و به آن معتقد بوده است» و بر عکس اصل تکامل علمی داروینیسم و نئوداروینیسم (که فقط در عرصه زیست‌شناسی مطرح می‌باشد)، اصل تکامل فلسفی و عرفانی و مذهبی «تمامی وجود را در بر می‌گیرد» و از این اصل به عنوان یک عینک جهت مطالعه وجود استفاده شده است؛ لذا برای طرح سابقه اصل تکامل باید نگاه خود را به اقصی نقاط تاریخ اندیشه بشر روانه کنیم، یعنی از آن روزی که بشر شروع به اندیشیدن فلسفی و مذهبی کرده است. برای این کار باید در همین جا به اصل مهم دیگری که در رابطه با آن - بشر به اصل تکامل - پرداخته است اشاره کنیم، که آن «اصل حرکت» می‌باشد. یعنی از همان روزی که بشر توانسته است



«اصل حرکت در وجود» را فهم فلسفی یا فهم مذهبی یا فهم عرفانی یا فهم علمی و... بکند، «اصل تکامل» برایش مطرح شده است.

### ج - تکامل مکانیکی، تکامل دینامیکی:

مطابق آنچه که فوقاً در رابطه با «پیوند اصل حرکت و اصل تکامل» مطرح کردیم و نیز مطابق تعریفی که فوقاً از اصل تکامل کردیم و آن را «هدفمندی تطوری حرکت» معنی نمودیم و از آنجائیکه به موازات تفاوت در - فهم از حرکت - فهم انسان از «تکامل» تغییر کرده است؛ لذا در این رابطه اگر بخواهیم به تبیین سابقه تفاوت تعریف از تکامل، از آغاز فهم انسان از «حرکت و تکامل» تا کنون پردازیم، باید به طرح دو نظریه از تکامل اشاره کنیم که عبارت خواهد بود از:

نظریه اول از آن نظریه پردازانی است که؛ حرکت موجود در عالم را حرکت مکانیکی و برون از عالم می‌دیده‌اند که توسط ذات باری بر این جهان به صورت، حرکت مادر و گهواره وارد شده است. منظور از حرکت مکانیکی در اینجا عبارت است از حرکت برونی از جهان و وجود که از طرف محرک اولیه بر جهان وارد شده است، طرفداران این نظریه خداوند را بر پایه آن محرک اولیه تبیین می‌کرده‌اند. ارسطو بنیان‌گذار این نظریه در تاریخ بشر می‌باشد که هم حرکت عالم را برونی و مکانیکی می‌دیده است و هم خداوند را به عنوان محرک اولیه این حرکت برونی و مکانیکی تبیین می‌کرده است، که در ادامه آن این اندیشه در سرآغاز دوران مدرنیته توسط نیوتن و دکارت و بالاخره کانت ادامه پیدا کرد. البته از دیدگاه؛ محرک اولیه ارسطو تا منظر عالم گسسته اشاعره گرفته و تا دیدگاه جهان مکانیکی دکارت، که بر پایه ماده و حرکت ساخته

می‌شود، دکارت می‌گفت: «به من ماده و حرکت بدهید. من جهان را برایتان با شکل کنون‌اش می‌سازم».

دیدگاه ساعتی نیوتن، نیوتن رابطه ذات باری و حرکت مکانیکی در علم را به صورت یک ساعت و حرکت مکانیکی آن ساعت که از طریق کوک کردن ساعت توسط کوک کننده انجام می‌گیرد را تبیین می‌کرد. زیرا او معتقد بود که؛ ساعت برای یک مرتبه به عنوان محرکه اولیه و توسط عامل برونی کوک می‌شود و تا آخر به صورت مکانیکی و توسط همان کوک اولیه به حرکت خود ادامه می‌دهد. همه جزء این دسته از نظریه پردازان قرار می‌گیرند. مطابق دیدگاه این نظریه پردازان آنچنانکه؛ خود حرکت این عالم یک امر مکانیکی و برونی می‌باشد، تکامل و هدفداری و تطور موجود در این حرکت برونی و مکانیکی - امری برونی و مکانیکی - می‌باشد که از طرف ذات باری بر این حرکت عالم تزریق می‌گردد:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند      چون درخت تین که جمله تین کند

مولوی

این نوع نظریه تکامل - نظریه تکامل مکانیکی - نامیده می‌شود که مطابق آن؛ تکامل به عنوان یک امر برونی و خارج از این عالم، بر این عالم تزریق می‌شود و هیچ قانون علمی و آینده مشخصی ندارد و برای بشر غیر قابل پیش‌بینی می‌باشد. تنها معیاری که در این رابطه در دست بشر می‌باشد اینکه؛ چون ذات باری خلق کننده حرکت می‌باشد لذا جهت دهنده به حرکت هم خود او می‌باشد؛ لذا «چون آن خسرو می‌کند شیرین است.»

نظریه دوم تکامل - نظریه تکامل دینامیکی - است که مطابق این نظریه طرفداران آن معتقدند که؛ اولاً برعکس نظریه پردازان قبلی که - حرکت موجود در عالم را امری مکانیکی و برون از عالم تبیین می کرده‌اند - این نظریه پردازان معتقدند که؛ «حرکت موجود در عالم - یک امر ذاتی خود عالم - می باشد که محرک و آبشخور آن در ذات همین عالم وجود دارد، که به صورت یک - امر جوهری در وجود و ماهیت این هستی - جاری و ساری می باشد و هیچ عامل برونی به عنوان - محرک اولیه و محرک ثانویه - در این عالم مطرح نمی باشد.» طرفداران نظریه دینامیکی بودن حرکت عالم علاوه بر آنکه «اصل تکامل عالم» را قبول می کنند، آن را نیز اصلی قانونمند و قابل پیش بینی می دانند که به همان صورت دینامیکی در عالم جاری و ساری می باشد. اولین نظریه پردازانی که توانست به صورت فلسفی نظریه - دینامیکی بودن حرکت و تکامل را در جهان - تبیین فلسفی تئوریک بکند، فردریش هگل فیلسوف نیمه اول قرن نوزدهم آلمان می باشد؛ و در عرصه تبیین و تشریح علمی، نخستین عالمی که توانست به صورت علمی نظریه - دینامیکی بودن تکامل را در عرصه زیست و حیات مادون انسان - تبیین علمی نماید، چارلز داروین زیست شناس قرن نوزدهم انگلیسی می باشد؛ و در عرصه عرفانی اولین عارفی که توانست به صورت عرفانی نظریه - دینامیکی بودن حرکت و تکامل را در هستی - تبیین تئوریک عرفانی بکند، مولانا جلال الدین بلخی عارف بزرگ قرن دوازدهم میلادی می باشد و در عرصه مذهبی اولین کتابی که توانست به صورت مذهبی نظریه - دینامیکی بودن تکامل و حرکت را - تبیین مذهبی بکند، قرآن محمد پیامبر بزرگ قرن ششم میلادی است.

## د - هگل و تبیین فلسفی اصل تکامل دینامیک جهان:

مبانی فلسفی و تئوری تکامل دینامیک هگل عبارتند از:

- ۱- اصل وحدت عین و ذهن .
- ۲- اصل استنتاجی بودن نظام عالم بر پایه - دلیل و مدلول عقلی- و نه علت و معلول فلسفی .
- ۳- اصل وحدت وجودی بین - خدا به عنوان روح مطلق و جهان در حال شدن- در تمامی مراحل شدن وجود .
- ۴- اصل غایت الغایت بودن خدا به عنوان روح مطلق وجود (نه علت‌العلل بودن یا محرک اولیه بودن او).
- ۵- اصل پیوند وجودی بین جهان و روح مطلق - چه در عرصه شدن و چه در عرصه غایت الغایت- .
- ۶- اصل تکامل‌پذیر بودن خدا در عرصه شدن وجود .
- ۷- اصل دیالکتیکی بودن - شدن عالم- که بر سه پایه تضاد و حرکت و تکامل استوار می‌باشد .
- ۸- اصل تبیین تکامل عالم وجود بر پایه اصل - تغییر کمی به کیفی یا تبیین تکامل بر پایه تحول کیفی- .
- ۹- اصل تعریف تکامل بر پایه شدن وجود .
- ۱۰- اصل تبیین - شدن- بر مثلث تز و آنتی تز و سنتز .
- ۱۱- اصل تبیین مکانیزم - شدن یا تکامل- در بستر مثلث تز و آنتی تز و سنتز .

۱۲ - اصل ذاتی بودن و دینامیک بودن تکامل بر پایه طرح - تضاد درونی پدیده‌ها- به عنوان آبشخور اولیه شکل‌گیری حرکت دینامیکی جهان.

۱۳ - اصل تک پایه‌ائی بودن اصل تضاد در بستر - تکوین و پیدایش حرکت در شکل تز و آنتی تز و سنتز- که ابتدا تضاد به صورت یک امر ظاهر می‌شود، خود این امر به نفی خود می‌پردازد و از نفی خودش آنتی تز یا وجه دیگر تضاد به همراه حرکت شکل می‌گیرد، که به موازات آن باز خود این - آنتی تز- به نفی خودش می‌پردازد، که از نفی آنتی تز - سنتز- حاصل می‌شود، که این سنتز همان - شدن و اصل تکامل- می‌باشد که به صورت دینامیکی و در شکل - تغییر کمی به کیفی- حاصل می‌شود و از - هستی مطلق- شروع می‌شود و در نهایت امر به - روح مطلق یا خداوند- ختم می‌گردد.

۱۴ - اصل تعریف تاریخ بر پایه - شدن وجود- که از آنجائیکه - شدن مشمول کلیت جهان- می‌شود، لذا تاریخ مشمول - کل عالم واقع- می‌شود، یعنی از دیدگاه هگل تاریخ عبارت است از - حرکت شدن دیالکتیکی همه وجود-.

۱۵ - اصل تحول پذیری و تکامل پذیری دیالکتیکی -عالم ذهن مانند عالم عین-.

۱۶ - اصل آمیخته بودن - خدا و روح با عالم عین و وجود-.

۱۷ - اصل استنتاج منطقی - مدلول از دلیل و نه ایجاد و تولید مدلول از دلیل- یا ایجاد و تولید معلول از علت .

۱۸ - اصل جایگزینی دلیل به جای علت .

۱۹ - اصل جایگزینی - غایت الغایات - بودن خداوند به جای - علت الععل - بودن خداوند .

۲۰ - اصل حاصل شدن هر ضدی از ضد خودش .

۲۱ - اصل کمی و کیفی بودن سیر دیالکتیکی تکامل ، به این صورت که ؛ هستی و وجود در سیر دیالکتیکی خود از کمیت به کیفیت - گذر می کند . یعنی سیر دیالکتیکی حرکت دینامیکی - ناشی از تضاد درونی یکنواخت نیست - بلکه بالعکس اول سیری کمی و تدریجی دارد ، که در مرحله‌ائی از شدن این - سیر دیالکتیکی تدریجی بدل به تحول دفعی و کیفی - می گردد .

۲۲ - اصل - اشکال تکامل دینامیکی وجود - که در دو شکل انجام می گیرد که یکی را - تکامل کمی - می نامند و دیگر را - تکامل کیفی - .

۲۳ - اصل نفی اثبات خداوند بر پایه اصل - علیت یا علت نخستین یا محرکه اولیه فلاسفه گذشته و جایگزین کردن اثبات خدا بر پایه اصل - ضرورت منطقی عقلی و دلیل و نتیجه - .

۲۴ - اصل غایت الغایت بودن خداوند به صورت - روحی که در همه وجود و آمیخته با وجود ، در حال شدن و تکامل می باشد که در نهایت تکامل وجود به روح مطلق که غایت الغایات وجود می باشد می رسد - یعنی از دیدگاه هگل - خدا روح مستقل از عالم که خالق عالم باشد نیست - بلکه خود - روح آمیخته با وجود است - که در عرصه خلقت تکاملی عالم کامل می شود و در نقطه نهائی تکامل جهان به مرحله - روح مطلق هستی - می رسد .

۲۵ - اصل رابطه خداوند با عالم ؛ که به صورت فرآیندی های مختلف

از - طبیعت تا انسان و از انسان تا روح مطلق - ادامه پیدا می‌کند. به این ترتیب که ابتدا - روح خود را نفی می‌کند و با نفی روح است که طبیعت بوجود می‌آید و انسان زمانی بوجود آمد، که طبیعت خود را نفی کرد. پس از نفی روح، طبیعت نتیجه شد و از نفی طبیعت، انسان نتیجه گردید.

۲۶ - اصل وحدت وجودی - عین و ذهن - به این صورت که از نظر هگل؛ یک ذات در عالم دو گونه نتیجه می‌دهد؛

الف - وجود عینی .

ب - وجود ذهنی، به عبارت دیگر وجود عینی و وجود ذهنی از نظر هگل (برعکس آنچه دکارت و کانت می‌اندیشیدند)، دو وجود منفک از هم نمی‌باشد بلکه دو چهره از یک وجود هستند.

۲۷ - اصل وحدت - مکانیزم و کارکرد عین و ذهن - به این شکل که از نظر هگل؛ هرچه در ذهن بر پایه اصل ضرورت منطقی عقلی و بر پایه دلیل و مدلول نتیجه می‌دهد، در عالم عین قابل تحقق می‌باشد. - یعنی از نظر هگل آنچه عین است ذهن است و آنچه ذهن است عین است و بین عین و ذهن هیچ شکافی وجود ندارد، نه به لحاظ پذیرش قوانین دیالکتیکی و نه به لحاظ تقدم و تأخر تکوینی و زمانی.

۲۸ - اصل استنتاج - دلیل از مدلول - به جای اصل ایجاد - علت از معلول - به عبارت دیگر از نظر هگل؛ در جهان عین و ذهن که بر پایه دلیل و استنتاج حرکت می‌کنند، مدلول مانند علت از معلول بوجود نمی‌آید، بلکه بالعکس - مدلول از دلیل نتیجه می‌شود. - پس در دستگاه فکری هگل نباید بگوئیم - آنتی تز از تز - بوجود می‌آید یا زائیده می‌شود، بلکه

بالعکس باید بگوئیم - آنتی تز از تز - نتیجه می شود.

۲۹- اصل - ذومراتب بودن - تکامل یا شدن در عرصه دیالکتیک وجود - (یا مثلث تز و آنتی تز و سنتز)، است. بدین ترتیب که - هستی در گهواره تکامل از صورت بسیط به سمت مرکب پیش می رود و هرچه پیش تر می رود این مرکب، مرکب تر می شود. آغاز این پروسس - هستی مطلق - است که در شکل - وجود صرف - می باشد و نهایت آن - روح مطلق - است که همان خداوند می باشد.

۳۰- اصل - وحدت وجود بین خداوند و عالم هستی - زیرا از نظر هگل از آنجائیکه؛ خداوند به عنوان روح از آغاز وجود تا انتهای روح مطلق، آمیخته با وجود است و همراه با وجود تکامل پیدا می کند، لذا خداوند در این دستگاه در جریان عالم می باشد و مانند خدای - ساعت ساز نیوتن یا خدای محرک اولیه ارسطو - بیکار نمی باشد.

۳۱- اصل - همگانی بودن تاریخ - از آنجائیکه از نظر هگل تاریخ عبارت است از؛ شدن - و از آنجائیکه شدن بر پایه - مثلث تز و آنتی تز و سنتز - تمامی عالم را در بر گرفته است، لذا همه عالم تاریخ است و همه عالم در حال شدن است.

۳۲- اصل - تاریخمند بودن ذهن انسان - از نظر هگل آنچنانکه؛ عین در حال شدن است و دارای تاریخ می باشد، ذهن هم در حال شدن پیوسته می باشد، بنابراین ذهن هم دارای تاریخ است -.

۳۳- اصل - نفی منطقی بودن عقلی قانون علیت - از نظر هگل اصل علیت (که پایه معرفت شناسی فلاسفه تاکنون بوده است)، یک اصل عقلی بر پایه ضرورت منطقی نمی باشد، زیرا علیت فقط یک قانون



محسوس است، یعنی چون در بیرون دیدیم یا احساس کردیم، حکم به انجام آن می‌دهیم.

۳۴- اصل - ضرورت منطقی بودن رابطه دلیل با مدلول - از نظر هگل در دستگاه - دلیل مدلول - که بر پایه استنتاج و اصل ضرورت منطقی استوار می‌باشد - رابطه دلیل و مدلول ذاتی است - و نیازمند به علت نیست، اما در دستگاه علت و معلول - رابطه علت و معلول ذاتی نیست و بر پایه اصل ضرورت منطقی استوار نمی‌باشد -.

۳۵ - مشخصه اصل تکامل جهان از نظر هگل: تکامل امری است که؛ اولاً ذومراتب، در ثانی دیالکتیکی، در ثالث دینامیکی، در رابع محصول شدن است، در خامس استنتاجی است و نه علتی، در سادس به صورت کمی و کیفی شکل پیدا می‌کند.

۳۶ - مشخصه اصل حرکت از نظر هگل: حرکت امری است که؛

اولاً استنتاج شده از تضاد درونی است،

در ثانی درونی است نه برونی،

در ثالث دینامیکی می‌باشد و نه مکانیکی،

در رابع دیالکتیکی است نه استاتیکی،

در خامس تکامل‌مند می‌باشد نه یکنواخت.

**۵ - داروین و نئوداروینیسم و تئوری علمی - اصل تکامل دینامیک جهان و مبانی تئوری علمی تکامل دینامیک - از داروین و نئوداروینیسم:**

۱- در عرصه زیست‌شناسی اصل - ترانسفورمیسم یا تبدل انواع - حاکم

می‌باشد و انواع تبدیل می‌یابند و از یکدیگر بر می‌آیند.

۲- علت تبدل انواع عبارتند از؛

الف - اصل تنازع در بقا،

ب - اصل انطباق با محیط،

ج - اصل بقاء اصلح،

د - اصل توارث.

۳ - اصل تکامل که در گرو اصل تبدل انواع می‌باشد دقیقا بر پایه اصل - بقاء اصلح- صورت می‌پذیرد که مطابق آن، طبیعت آن‌ها را که شایسته‌ترند برای بقاء انتخاب می‌کند.

۴- اصل تبدل انواع در طبیعت امری ضروری و حتمی خواهد بود، زیرا کوشش موجودات برای بقاء جبری است و در این کوشش -آن وجود کامیاب می‌شود که اصلح‌تر باشد-.

۵ - موجودات در آغاز خلقت چنانکه امروز هستند خلق نشده‌اند، نخستین جاندار از نظر -نوع واحد بوده- که در مرتبه‌ائی بسیار پست و ساده قرار داشته است، میلیون‌ها سال طول کشیده تا در گهواره تکامل تنوع موجود شکل پیدا کرده است.

۶- تکامل و تبدل انواع در عرصه حیات و زیست به دو شکل - کمی و تدریجی و کیفی یا دفعی- صورت گرفته است، به عبارت دیگر تکامل در بستر حیات و زیست به دو شکل - ترانسفورمیسم یا تدریجی و موتاسیون یا جهشی- به انجام رسیده است، که مرحله ترانسفورمیسم تکامل را می‌توانیم - مرحله حرکت کمی تکامل بنامیم و مرحله

موتاسیون را مرحله تغییر کیفی - حرکت تکامل بنامیم.

۷ - حرکت تکامل از آغاز تا انتها صورت پروسس داشته است که این پروسس تا قبل از انسان فرآیند تکامل زیستی نامیده می‌شود، اما از مرحله پیدایش انسان فرآیند تکامل انسان عوض شد و تکامل تاریخی، جانشین تکامل زیستی قبلی می‌شود و دیگر تنوع انواع در شکل زیستی آن تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه -ارابه تکامل در عرصه تکامل تاریخی - پیش خواهد رفت.

۸ - قوانین کلی تکامل وجود که عبارتند از؛ سه اصل:

الف - ساده به پیچیده.

ب - حرکت مارپیچی.

ج - حرکت برگشت‌ناپذیر، بر تکامل زیستی و تکامل تاریخی انسان نیز حاکم می‌باشد.

## و - قرآن و تئوری فلسفی و علمی اصل تکامل دینامیک جهان:

مبانی مذهبی تئوری تکامل دینامیک جهان از نظر قرآن:

۱ - از نظر قرآن مبنای تکامل وجود در عرصه شدن یا صیوروت می‌باشد.

«...أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ - (معنی صیوروت همان شدن می‌باشد که تکامل از نظر قرآن محصول آن است) همانا شدن شما به سوی پروردگار می‌باشد» (آیه ۵۳ - سوره شوری).

۲ - خداوند غایت الغایات - شدن و تکامل وجود - می‌باشد.

«وَأَيُّ اللَّهِ الْمَصِيرُ» - غایت شدن‌های وجود به طرف خداوند است» (آیه ۲۸ - سوره آل عمران).

۳ - همه هستی و تمامی وجود در گهواره تکامل و شدن تکاملی به سوی خداوند صیر می‌کنند.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» - تمامی آسمان و زمین و هر چه در آن‌ها است در حال شدن به سوی خداوند می‌باشند» (آیه ۱۸ - سوره مائده).

۴ - حرکت تکامل در کلیت وجود امری جبری می‌باشد و تخلف از آن برای هیچ پدیده‌ای امکان‌پذیر نیست.

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» - تمامی آنچه در آسمان و زمین هستند، چه بخواهند و چه نخواهند به سوی پروردگار باز خواهند گشت» (آیه ۸۳ - سوره آل عمران).

۵ - هدف خلقت انجام اصل تکامل در وجود می‌باشد.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» - آیا چنین می‌پندارید که هستی به عبث خلق شده و شما به طرف ما بازگشت پیدا نمی‌کنید» (آیه ۱۱۵ - سوره مومنون).

۶ - هم «منشاء تکامل» خدا است و هم «غایت تکامل» خدا است.

«... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» - شروع حرکتمان از خدا بوده، غایت حرکت مان هم بازگشت به همین خداوند می‌باشد» (آیه ۱۵۶ - سوره بقره).

۷ - هر چیزی که از گهواره تکامل دور شود نابود می‌گردد.

«... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...» - همه آنچه که از راه او جدا شوند نابود

می‌گردند» (آیه ۸۸ - سوره قصص).

۸ - تکامل هستی صورت دفعی نداشته بلکه به صورت یک پروسس و در فرآیندهای مختلفی حاصل شده است.

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... - پروردگار شما - خداوندی است که هستی را در هفت روز خلق کرد» (آیه ۳ - سوره یونس).

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... - اوست خدای که هستی را در هفت مرحله آفرید» (آیه ۷ - سوره هود).

۹ - اصل تبدل انواع در عرصه تکامل زیستی حاکم می‌باشد.

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - او است خدائی که آفرید تمامی موجودات ذی حیات را از آب، در عرصه این آفرینش مرحله‌ائی بر شکم حرکت می‌کردند، مرحله‌ائی بر چهار پا و مرحله‌ائی بر دو پا، همانا خداوند بر همه چیز تواناست» (آیه ۴۵ - سوره نور).

۱۰ - در عرصه تکامل تاریخی و انسانی و اجتماعی - معیار تکامل سبقت گرفتن در عرصه عمل خودآگاهانه می‌باشد.

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا... - اوست خدائی که خلق کرد موت و حیات تا آزمایش کند شما را با احسن عمل» (آیه ۲ - سوره ملک).

۱۱ - مراحل تکامل زیستی موجودات ابتدا صورت کمی و تدریجی داشته و در پایان هر مرحله‌ائی این - صورت کمی و تدریجی حالت دفعی و کیفی - به خود گرفته است.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» - همانا ما آفریدیم انسان را از طین . پس گردانیدیم نطفه را در رحم . پس در رحم آن نطفه را بدل به خون بسته و بعد آن خون بسته را بدل به گوشت و بعد آن گوشت را بدل به استخوان و بعد آن استخوان را با گوشت پوشانیدیم . - تا اینجا تکامل صورت کمی و تدریجی داشت به این مرحله که رسید ، تکامل تدریجی قبلی دچار تحول کیفی می شود» (آیات ۱۲ الی ۱۴ - سوره مومنون) . (توجه به بیان « خَلْقًا آخَرَ» در این آیه که از نظر مفسرین حتی صاحب المیزان ، دلالت بر تحول کیفی در حرکت تدریجی قبلی تکامل می کند .)

۱۲ - از آنجائیکه همه - جهان در بستر شدن به سوی غایت تکامل خداوند می روند- در نتیجه دارای تاریخ می باشند .

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ...» - بگو در زمین بگردید تا بفهمید که ما خلقت را چگونه آغاز کردیم» (آیه ۲۰ - سوره عنکبوت) .

۱۳ - خلقت و تکامل آن امری قانونمند و منظم می باشد .

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاقُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِنًا وَهُوَ حَسِيرٌ - وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ» - اوست خدائی که آسمان ها را به صورت فرآیندی و مرحله ائی آفرید آیا در بنای این آسمان ها بی نظمی و خللی می بینید ، اگر آن را منظم و قانونمند نمی بینید در شناخت خود شک کنید ، پس به - باز شناخت - دوباره از آن ها بپردازید آیا باز هم در آن ها سستی و بی نظمی می بینید ، اگر اینبار هم دیدید باز هم در شناخت خود شک کنید و با نگاهی جدید

به مطالعه هستی پردازید، بالاخره شناخت شما منقلب خواهد شد» (آیات ۳ الی ۵ - سوره ملک).

۱۴ - شدن و تکامل بر بستر دیالکتیک انجام می‌گیرد و هستی دارای حرکت دینامیک می‌باشد.

«تَوَلُّجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَتَوَلُّجُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَى مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَى...» داخل می‌کنیم شب را در روز و روز را در شب و خارج می‌کنیم زنده را از مرده و مرده را از زنده» (آیه ۲۷ - سوره آل عمران).

۱۵ - خداوند تکامل‌پذیر نیست بلکه تکامل‌بخش است ولی آمیخته با وجود است و بیرون از وجود نمی‌باشد (نه به صورت محرک اولیه ارسطو و نه به صورت خدای ساعت‌ساز نیوتن و نه به صورت خدای محرک دکارت).

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِهِ كُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» - خداوند نور سماوات و زمین است. مثال این نور قندیلی می‌ماند که در دیوار می‌کنند و چراغ فانوس را در آن قندیل قرار می‌دهند. روی این چراغ فانوس یک شیشه قرار دارد که فتیله چراغ درون آن شیشه مانند ستاره می‌درخشد و نور افشانی می‌کند. فتیله این چراغ از روغنی که در مخزن آن قرار دارد تغذیه می‌کند آن روغن، روغن درخت زیتونی است که هم شرق را درهم نور دیده و هم غرب را. نزدیک است خود این روغن جدای از فتیله روشن بشود، در آن صورت هم نور شیشه و هم نور روغن ترکیب می‌شود و باعث روشنی بیشتر می‌شود. خداوند این چنین با نورش هدایت می‌کند. این مثالی

است برای ناس و خداوند بر همه چیز آگاه است» (آیه ۳۵ - سوره نور).

### ز - مبانی تئوریک اصل تکامل:

- ۱- تعریف تکامل: هدفمندی و غایت داری کلیت وجود.
- ۲- انواع تکامل: تکامل به دو نوع «تکامل طبیعی و تکامل انسانی یا تکامل زیستی و تکامل تاریخی» تقسیم می شود.
- ۳- معیار تکامل طبیعی:
  - الف - ساده به پیچیده،
  - ب - مارپیچی،
  - ج - برگشتناپذیری.
- ۴- معیار تکامل تاریخی:
  - الف - رشد ابزار،
  - ب - رشد آگاهی،
  - ج - رشد آزادی انسان.
- ۵- قوانین تکامل طبیعی یا تکامل زیستی:
  - الف - تنازع در بقاء،
  - ب - انطباق با محیط،
  - ج - بقاء اصلح،
  - د - توارث.



۶- اصول مقدماتی تکامل :

الف - هستی و وجود دارای شدنی دیالکتیکی می باشد ،  
 ب - این شدن دیالکتیکی موتور تکامل را تشکیل می دهد که بر سه پایه ؛ «تضاد درونی و حرکت دینامیکی و تکامل دینامیکی» قرار دارد .

۷- مراحل یا فرآیندهای تکامل :

الف - فرآیند کمی یا تدریجی یا ترانسفرمیسم ،  
 ب - فرآیند کیفی یا دفعی یا موتاسیون و جهشی ،  
 ۸ - مشخصه تکامل : «اصل تکامل بر کلیت هستی و تاریخ و جامعه»  
 حاکم می باشد ؛ و در عرصه جزئیات «حرکت دیالکتیک و تکامل و شدن» تابع کلی و نوع می باشد .

### ح - مولوی و اصل تکامل دینامیکی در جهان :

۱ - تکامل به عنوان یک اصل استثناء ناپذیر بر کل جهان اعداد و اضداد حاکم می باشد .

چیسست نشانی آنک هست جهانی دگر	نو شدن حالها رفتن این کهنهها
روز نو و شام نو باغ نو و دام نو	هر نفس اندیشه نو نو خوشی و نوعنا است
عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک	می رود و می رسد نو نو این از کجاست
نو زکجا می رسد کجا می رود	گر نه و رای نظر عالم بی منتهاست

دیوان شمس - صفحه ۲۱۲ - در غزل ۳۶۲ سطر ۷

۲ - تکامل محیط بر کل وجود و بر شدن استوار می‌باشد که این «شدن» بر عدم و وجود یا هستی و نیستی» استوار می‌باشد.

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان هستت یا رب کاروان در کاروان

باز از هستی روان سوی عدم می‌روند این کاروان‌ها دم بدم

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۳۹ - از سطر ۱۵

۳ - حرکت دینامیک وجود نشأت گرفته از جنگ تضادها می‌باشد.

این جهان جنگ است چون کل بنگری ذره ذره همچو دین با کافری

آن یکی ذره همی پرد به چپ و آن دگر سوی یمین اندر طلب

ذره‌ائی بالا و آن ذره نگون جنگ فعلی‌شان ببین اندر رکون

جنگ فعلی هست از جنگ جهان زین تخالف آن تخالف را بدان

مثنوی - دفتر ششم - صفحه ۳۵۲ - از سطر ۲۱ به بعد

۴ - حرکت تکاملی وجود یک حرکت دینامیکی می‌باشد نه مکانیکی.

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو نو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد

آن زتیزی مستمر شکل آمده است چون شرر کش تیز جنبانی به دست

شاخ آتش را بجنبانی به ساز در نظر آتش نماید بس دراز

این درازی مدت از تیزی صنع می‌نماید سرعت انگیزی صنع

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۲۵ - از سطر ۲۹

۵ - نه تنها شدن حرکت دینامیک تکاملی وجود بر دیالکتیک هست و نیست استوار می‌باشد در عرصه تکامل تبدیل نوع نیز باز این شدن هست و نیست برقرار است .

از جمادی مردم نامی شدم	وزنما مردم زحیوان سر زدم
مردم از حیوان و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
جمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملائک بال و پر
از ملک هم بایدم جستن زجو	کل شیئی هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردد عدم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

مثنوی - دفتر سوم - صفحه ۱۹۹ - سطر ۳۶ به بعد

۶ - عقل مطلق منشاء و غایت حرکت دینامیکی وجود است .

این جهان یک فکرتست از عقل کل	عقل چون شاهست و صورت‌ها رسل
کل عالم صورت عقل کل است	اوست بابای هر آنک اهل قل است
چون کسی با عقل کل کفران فزود	صورت کل پیش او هم سگ نمود
عقل پنهانست و ظاهر عالی	صورت ما موج یا از وی نمی

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۲۵

۷ - خداوند در عرصه - حرکت دینامیکی و دیالکتیکی تکامل وجود - (مانند خدای ارسطو و دکارت و نیوتن)، بیرون از وجود نیست بلکه آمیخته با وجود است و پیوسته در جریان عالم حاضر است و در حال

انجام امور می باشد :

مرو را بیکار و بی‌فعلی مدان	کل یوم هو فی شان بخوان
کاو سه لشکر را روانه می‌کند	کمترین کارش به هر روز آن بود
بهر آن تا در رحم روید نبات	لشکری زاصلاب سوی امهات
تا زهر و ماده پر گردد جهان	لشکری از ارحام سوی خاکدان
تا ببیند هر کسی عکس‌العمل	لشکری از خاکدان سوی اجل
آنچه از حق سوی جان‌ها می‌رسد	باز بیشک بیش از آن‌ها می‌رسد
آنچه از دل‌ها به گل‌ها می‌رسد	آنچه از جان‌ها به دل‌ها می‌رسد

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۶۱ - از سطر ۲۹

۸ - خود حرکت دینامیکی و دیالکتیکی تکامل در جهان قانونمند می‌باشد که از اصول حاکم بر آن اصل برگشت‌ناپذیر «بودن تکامل» است.

هیچ نان گندمی خرمن نشد	هیچ آینه دگر آهن نشد
هیچ میوه پخته باکوره نشد	هیچ انگوری دگر غوره نشد
هیچ و برهان محقق نور شو	پخته گرد و از تغییر دور شو

مثنوی - دفتر دوم - صفحه ۹۹ - از سطر ۱۷

۹ - حرکت دینامیکی تکاملی جهان بر پایه «شدن در عرصه دیالکتیک تضاد و حرکت و تکامل» پیش می‌رود که مکانیزم آن «زایش حرکت از

تضاد در ارتباط با زایش تضادی از دل تضاد» می باشد :

در سویدا روشنائی آفرید	که زندها ضدها آید پدید
ضد اندر ضد چون مکنون بود	در عدم هست ای برادر چون بود
آتش اندر آب سوزان مندمج	ضد اندر ضد پنهان مندرج

۱۰- مبنای دیالکتیک در حرکت دینامیک تکامل وجود بر تضاد استوار است و بدون تضاد دو اصل دیگر دیالکتیک وجود، یعنی - اصل حرکت و اصل تکامل - نفی می گردد :

مرگ آن کاندر میانشان جنگ خاست	زندگانی آشتی ضدهاست
جنگ اضداد است عمر جاودان	صلح اضداد است عمر این جهان

۱۱ - جنگ دینامیک تضادها در عرصه دیالکتیک وجود، برای - دینامیک تکامل - می باشد و بدون اصل تکامل دو اصل دیگر دیالکتیک وجود یعنی - اصل تضاد و حرکت - عبث و سرگردان می شود :

بازشان حکم تو بیرون می کشد	صد هزاران ضد را ضد می کشد
هر دو چون دوزخ ز نور دل نصور	هر دو سوزنده چو دوزخ ضد نور
چون نباشد ضد نبود جز بقا	این تسانی از ضد آید ضد را
و آن دو لشگر کین گذار و جنگجو	ضد ابراهیم گشت و خصم او
لاجرم جنگی شدند از ضر و سود	پس بنای خلق بر اضداد بود

۱۲ - دیالکتیک در عرصه فلسفی وجود نه تنها «موتور حرکت دینامیکی

تکامل جهان» می‌باشد، بلکه در عرصه منطق وسیله شناخت نیز می‌باشد:

شب نبذ نور و ندیدی رنگ را	پس به ضد آن نور پیدا شد ترا
که نظر بر نور بود آنکه به رنگ	ضد به ضد پیدا شود چون روم و زنگ
پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود	چونکه حق را نیست ضد پنهان بود
نور حق را نیست ضدی در وجود	تا به ضد او را توان پیدا نمود
بی‌ضدی ضد را نتوان نمود	وان شه بی‌مثل را ضدی نبود
ضد وندش نیست در ذات و عمل	زان بپوشیدند هستی‌ها حلال
دیدن نور است آنکه دید رنگ	وین به ضد نور دانی بیدرنگ
پس به ضد نور دانستی تو نور	ضد ضد را می‌نماید در صدور
چون نمی‌پاید همی ماند نهان	هر ضدی را تو به ضد آن بدان
زانکه ضد را ضد کند پیدا یقین	زانکه با سرکه پدید است انگبین
که ز ضدها آید پدید	در سویدا روشنائی آفرید
جز به ضد ضد را همی نتوان شناخت	چون ببیند زخم بشناسد نواخت
نفی ضد هست باشد بیشکی	تا زضد ضد را بدانی اندکی

۱۳ - عرصه دیالکتیک فلسفی که موتور حرکت دینامیکی تکامل می‌باشد نه تنها در عرصه جهان عینی در حال انجام است، بلکه در درون انسان هم «کننده و عامل» می‌باشد. مثنوی - دفتر ششم مقدمه:

هر یکی با هم مخالف در اثر	هست احوالت خلاف یکدیگر
با دگر کس سازگاری چون کنی	چونکه هر دم راه خود را می‌زنی
هر یکی با دیگری در جنگ و کین	موج لشگرهای احوالت ببین

۱۴ - دیالکتیک فلسفی نه تنها موتور حرکت دینامیکی تکامل وجود می‌باشد بلکه «حرکت دینامیکی تکامل انسان در بستر همین دیالکتیک فلسفی دینامیک انسانی»، جاری و ساری می‌گردد.

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گره را جمله عقل و علم و جود	او ملائک هست و نبود جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوی	نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فربهی
او نه بینید جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافلست و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر	از ملائک نیمی و نیمی زخر
نیم خر خود مائل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی بود
تا کدامین غالب آید در نبرد	زین دو گانه تا کدامین برد نرد
عقل اگر غالب شود پس شد فرزون	از ملائک این بشر در آزمون
شهوت ار غالب شود بس کمتر است	از بهایم این بشر زان کابتر است
آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب	وین بشر با دو مخالف در عذاب

## ط - ماحصل اندیشه مولوی در باب حرکت دینامیکی تکامل در زیر می آید:

۱ - تعریف تکامل از نظر مولوی: تکامل عبارت است از «نو شدن حال‌ها رفتن این کهنه‌ها» و هم چنین از آنجائیکه عالم وجود از نظر مولانا مانند یک جوی روان می‌باشد، لذا مولوی تکامل در عرصه - کلان وجود- را این چنین تعریف می‌کند:

عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک می‌رود و می‌رسد نو و نو این از کجا است؟

۲- انواع تکامل از نظر مولوی عبارتند از؛

الف - تکامل کلان وجود در کلیت خود؛

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان

باز از هستی روان سوی عدم می‌روند این کاروان‌ها دم بدم

ب - تکامل در عرصه انواع؛

از جمادی مردم نامی شدم زما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوان وز آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

ج - تکامل در انسان یا تکامل انسانی؛

این سوم هست آدمی زاد و بشر از ملائک نیمی و نیمی زخر

نیم خر خود مایل سفلی بود نیم دیگر مایل علوی بود

۳- قوانین حرکت دینامیک تکامل: که از نظر مولانا خودبخودی نیست



بلکه قانونمند می‌باشد و عبارتند از اینکه :

الف - این حرکت دیالکتیکی است یعنی ؛ «تکامل بر تضاد و حرکت استوار می‌باشد»

این جهان جنگ است چون کل بنگری      پس بنای خلق بر تضاد بود

ب- حرکت تکاملی صورت دینامیکی دارد و نه صورت مکانیکی ؛

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما      بی خبر از نو شدن اندر بقاء

ج - حرکت تکامل رو به پیش است و برگشت‌ناپذیر می‌باشد ؛

هیچ آینه دگر آهن نشد      هیچ انگوری دگر غوره نشد

د - حرکت دینامیک تکامل در جهان از ساده به پیچیده می‌باشد ؛

از جمادی مردم از حیوان سر زدم      از حیوان مردم از آدم سر زدم

۴ - معیار تکامل در عرصه‌های مختلف از نظر مولانا رهائی از جبر و حرکت به سوی آزادی است

چون به آزادی نبوت هادی است      مومنان را زانبیاء آزادی است

۵ - عقل مطلق یا عقل کل از نظر مولانا - خدا- است ، که از شدن او این عالم بوجود آمده است ؛

این جهان یک فکرت است از عقل کل      عقل چون شاهست صورت‌ها رسل

۶- از نظر مولانا در؛ عالم عین تکامل بر شدن استوار است- که این شدن توسط «نیستی شدن هستی و هستی شدن نیستی» جریان پیدا می‌کند؛

هستی حیوان شد از مرگ نبات	راست آمد اقلونی یا ثقات
چون چنین بردیست ما را بعد مات	راست آمد آن فی قتل حیات
در عدم هست ای برادر چون بود	ضد اندر ضد چون مکنون بود
از عدمها سوی هستی هر زمان	هست یا رب کاروان در کاروان
باز از هستی روان سوی عدم	می‌روند این کاروان‌ها دم بدم
پس عدم گردد عدم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

۷- در اندیشه مولانا همه چیز در حال شدن و تکامل می‌باشد و هر چه از این گردونه خارج شود، فنا می‌گردد؛

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما	بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
عقل کی ماند چو باشد سرده او	کل شئی هالک الا وجهه
هالک آمد پیش وجهش هست و نیست	هستی اندر نیستی خود طرفه ایست

۸- از نظر مولانا حرکت ناشی از تضاد است که این عمل توسط حاصل شدن- هر ضدی از ضد خودش- شکل می‌گیرد؛

که ز ضدها ضدها آید پدید	ضد اندر ضد پنهان مندرج
می‌گریزد ضدها از ضدها	جنگ اضداد است عمر جاودان

۹ - مولانا به خدائی که در همه عالم است و آمیخته با وجود است و دائماً در حال انجام فعل خلقت می باشد، قائل است. او به خدای خارج از وجود و خلقت و بیکار اعتقادی ندارد، او خدا را دائم در جریان کار عالم می داند؛

بلکه بی چون و چگونه زاعتدال

متصل نی و منفصل نی ای کمال

زنده ایم از لطف ای نیکو صفات

ماهیانیم تو دریای حیات

نی به معلولی قرین چون علتی

تو نگنجی در کنار فکرتی